



داکتر سید عبدالله کاظم

۳۱ می ۲۰۱۶

## گر حکم شود که مست گیرند در شهر هر آنچه هست گیرند

هفته گذشته نوشته ای را در پورتال وزین افغان جرمن آنلاين تحت عنوان "نظری به موقف کسانیکه روی اجبار به وطن ماندند!" به نشر سپردم و ضمناً با ارائه مثالهای مستند از بعضی شخصیت های سرشناسی نام بردم که در دوران رژیم خلقی و پرچمی به دلائلی نتوانستند وطن را ترک کنند و در دام رژیم افتادند و با رژیم به گونه ای همکار شدند. در این ارتباط همچنان تذکر دادم که در ماه جون ۱۹۸۱ ببرک کارمل برای جلب نظر مردم دست به تشکیل جبهه نام نهاد "پدر وطن" زد و تعداد بیش از یک هزار هموطن را اعم از منسوبین حزبی و افراد عادی بنام نماینده های اقوام و نیز یک عده شخصیت های سرشناس و غیرحزبی را بدون تفاهم قبلی با ایشان شامل این تشکیل ساخت. در اینجا باید یاد آور شوم که کارمل قبل از تشکیل جبهه مذکور از ماه می ۱۹۸۰ به بعد تشکیلاتی را براه انداخت از جمله: کوپراتیف های دهقانی، اتحادیه معلمان کشور، اتحادیه اطباء، شورای عالی علما و روحانیون، شورای اقتصادی، اتحادیه ژورنالیستان، اتحادیه هنرمندان، سازمان دموکراتیک جوانان، سازمان دموکراتیک زنان، اتحادیه نویسندگان، اتحادیه های صنفی، سازمان صلح و همبستگی و غیره که هدف اساسی این تشکیلات همانا جلب و جذب اجباری کتگوری های مختلف اجتماعی و مسلکی غیرحزبی بود، تا بدانوسیله آنها را در حلقه همکاران و حامیان غیرمستقیم رژیم وانمود سازد. علاوه بر مقاله مذکور از "تیز های ده گانه" ببرک کارمل (ماه نوامبر ۱۹۸۵) مختصر تذکر دادم که در اثر فشار ماسکو و تغییر عوام فریبانه در شیوه های کاری رژیم رویدست گرفته شد و بخصوص از فقره دوم این "تیز ها" یاد آور شدم که بر شمول گویا «نمایندگان با اعتبار مردم در شورای انقلابی و شورای وزیران جمهوری دموکراتیک افغانستان» با این ادعا که: «مقامات تنها در انحصار حزب ج د ا نباشد»، تأکید میکرد. چنانکه از سلطان علی کشتمند (آنوقت صدراعظم رژیم) نقل قول کردم که در کتاب خاطرات خود در زمینه نوشته است: «پس از اعلام این سند که به تصویب شورای انقلاب ج د ا رسیده بود، در عمل نیز تغییرات معینی رخ داد. از جمله شخصیتهای معین غیرحزبی و وابسته به احزاب و سازمانهای موجود برای عضویت در شورای انقلابی و شورای وزیران و در جبهه ملی پدر وطن دعوت شدند؛ مذاکرات با احزاب، سازمانها و گروه های اجتماعی و سیاسی موجود در کشور آغاز شد و زمینه ها برای فعالیتهای سیاسی و اجتماعی آنها فراهم گردید...» (کشتمند، سلطان علی: "یادداشتهای سیاسی و رویدادهای تاریخی" جلد سوم، چاپ دوم، کابل، ۲۰۰۳، صفحه ۷۲۳)

با این شیوه رژیم خلقی و پرچمی در تلاش بود در اثر جلب و جذب و گماشتن اشخاص غیرحزبی و مصروف ساختن آنها در جوار حزب بکوشد تا از یکطرف توجه مردم عوام را مبنی بر همکاری شخصیت های سرشناس جامعه به خود معطوف سازد و از طرف دیگر از موجودیت آنها در برابر قوای جهادی استفاده نماید و مانع پیوستن این شخصیت ها با آن قوتها گردد. در حقیقت این اقدامات

د پانو شمیره: له ۱ تر ۶

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: دلېکنې د لېکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په څير و لولئ

رژیم یک دام تزییر بود که پیش پای شخصیت های غیرحزبی مقیم در داخل کشور نهاده شده بود و بیشتر آنها برای بقای خود و فامیل خود ناگزیر به قبول آن شده بودند.

لذا در ختم مقاله افزودم: انتقاد بر این شخصیت ها که بر طبق پالیسی رژیم به عضویت در شورای انقلابی و یا شورای وزیران و یا احزاب کوچک شامل ساخته شده بودند و اما در هر مقام جزء مهره های صرف بنام بوده و نقشی در تصامیم مهمه نداشتند، کار ناصواب است؛ بالاخص انتقاد بر آنهایی که نظر به مشکلات اقتصادی و یا خانوادگی نمی توانستند کشور را ترک کنند و برای زنده ماندن خود مجبور به اطاعت از دستایر رژیم بودند و در این ارتباط طور مثال از یکی دو شخصیت نام بردم، از جمله جناب استاد محمد اعظم سیستانی و مرحوم شهید عبدالحکیم خان کتوازی.

با تداعی نکات فوق الذکر اکنون بر میگردم، به یک مقاله ای تحت عنوان "کاخ اعتبار را که به یک عمر آباد میشود، بایک سخن ویران مکنید!" منتشره سایت "آریانا افغانستان آنلاین"، مورخ ۲۸ می ۲۰۱۶ بقلم محترمه «نرگس سایه - ارسالی سیدهاشم سدید» که در ارتباط با مقاله فوق الذکر اینجانب نوشته شده و ضمن ابراز نظرهای دوستانه، از این کمترین گلایه کرده اند که «خود را در قالب وکیل دفاع کسانی قرار ندهم که دست شان تا مرافق به عنوان شریک رژیم کودتای هفت ثور - یا هشت ثور - به خون مردم و ویرانی و تباهی کشور آلوده است...»  
با ابراز سپاس از حسن نظر نویسنده مقاله و ذکر اوصافی مثبتی که به این کمترین نسبت داده اند، میخواهم بسیار صمیمانه و با کمال احترام به چند موضوع توجه شانرا جلب دارم:

۱ - آنچه باعث شگفت من در آن مقاله شد و شک و شبهه را در مورد نویسنده اصلی آن ایجاد کرد، همانا مطالبی غیر معمول در آغاز آن بود، به حیث نویسنده: نام «نرگس سایه» درج شده و در ذیل آن نوشته شده: «ارسالی سیدهاشم سدید» و بعد از ذکر عنوان مقاله این متن گنجانیده شده که: «نوشته زیر را قبلاً به شکل نظر ترتیب نموده و غرض نشر به کلکینچه نظرهای سایت افغان جرمن ارسال نمودم. دو روز انتظار کشیدم، چون نشر نشد، آن را با کمی دستکاری در هیئت مقدمه در آورده برای نشر به سایت آریانا افغانستان روان کردم و امیدوارم در این سایت هم به آن سرنوشت دچار نشود!» تا اینجا معلوم میشود که جملات فوق از قلم نویسنده اصلی مقاله یعنی جناب محترم سدید بوده باشد، ولی تعجب در اینست که در ادامه افزوده میشود: «نوشته را استاد محترم جناب سدید صاحب ویراستاری [!!] کرده است. در این نوشته تاحد ممکن کوشش شده است از سبک نوشتاری ایشان پیروی شود». از این تذکر برمی آید که بوسیله خانمی بنام "نرگس سایه" دستکار شده است.

سؤال اینست که کدام قسمت های این مقاله فرآورده قلم جناب محترم سدید صاحب است و کدام قسمت های آنرا خانم «نرگس سایه» به «سبک نوشتاری» آقای سدید دستکاری و یا برآن علاوه کرده است؟ اکنون میدانم که در کدام موارد نویسنده توانا جناب سدید صاحب را مخاطب قرار دهم و در کدام موارد به جواب خانم نرگس سایه بپردازم، زیرا با همچو "معجون مرکب" تاحال هیچگاه مواجه نبوده ام. امید است محترم سدید صاحب آنچه را جناب شان انشاء فرموده اند از آنچه شخصی دیگری به سبک ایشان در قید قلم آورده است، از هم جدا سازند تا معلوم شود کدام متن از کی است! آیا سدید صاحب به

خانم نرگس سایه اجازه داده بودند که به سبک شان نوشته را دستکاری نماید؟ اگر جای جناب سدید صاحب می بودم، با این شیوه ای نشر مقاله سخت احتجاج میکردم!

۲ - اولتر از همه از این ذکر خیر تشکر میکنم که نوشته اند: «جناب داکتر کاظم... همیشه واقعیت ها را بدون مصلحت، رفیق بازی، خویش خوری، توجه به رابطه ها و پارتی بازی نوشته میکنند...» و اما اینکه در ادامه گلایه کرده اند که: «شما محترم که در زمینه ها با احتیاط موی را از خمیر جدا می کنید، جایی تعجب است که در این اثر تان، مانند همیشه و طبق معمول از این شیوه بسیار نیک و پسندیده استفاده نکرده اید... توقع من به عنوان کسی که سخت به شما احترام داشتم، از شما محترم این بود که خود را در قالب وکیل دفاع کسانی قرار ندهید که دست شان تا مرافق به عنوان شریک جرم رژیم کودتای هفت ثور - یا هشت ثور - به خون مردم و ویرانی و تباهی کشور آلوده است و کوشش نکنید کسانی را که در کرسی های مهم رژیم کودتای هفت ثور نشسته بودند، در تصامیم ضد ملی، غیرانسانی، خلاف اراده و آرای مردم، خاک فروشانه، ویرانگر و جنایتکارانه عملاً نقش داشتند، به دلیل ارتباطی که با آنها دارید، برائت بدهید و حیثیتی را خوانندگان تان برای تان قایل هستند، لطمه بزنید.»

محترماً! شما به اصطلاح "شف شف" گفته اید، ولی من "شفتالو" میگویم. شما از شخص مورد انتقاد خود نام نبرده اید و درحاشیه دورادور او را کاویده اید، ولی من واضح می سازم که هدف شما جناب استاد محمد اعظم سیستانی است که در این اواخر بعضی ها به دلایلی در برابر او شمشیر از نیام کشیده اند.

باید اذعان دارم که وکیل دعوای هیچ کس نیستم و همانطوریکه جناب سدید صاحب را فقط از طریق نوشته های شان می شناسم، جناب سیستانی صاحب را نیز هیچگاه ملاقات نکرده و با ایشان فقط از طریق نوشته های شان در این چند سال اخیر آشنا شده و به استثنای چند ایمیل و نیز چند بار محدود تماس تلفونی آنهم درباره یکی دو مقاله، دیگر ارتباط شخصی با ایشان نداشته ام. به همین ترتیب به همه شخصیت های فرهیخته، صاحب مطالعه و تحقیق که با قلم توانای خود درباره وطن بطور مستند می نویسند، احترام دارم و آنها را در وضع آشفته و پراکنده کشور که متأسفانه در این چهل سال تعداد شان بسیار کم گردیده است، یک غنیمت و یک نعمت میدانم. کوشش من در آنست که روی دلایل شخصی و انفسی و یا اختلاف در عقاید و نظریات سیاسی یا مفکوری تا حد امکان از ترورشخصیت آنها به دلیل کم و کاستی های گذشته شان جلوگیری نمایم. چون اینها سرمایه های معنوی کشور استند که از دست یغماگر زمانه در طول این چند دهه به نحوی به امان مانده اند.

این گفته بدان معنی نیست که از خیانت پیشگان که واقعاً در بربادی کشور دست مستقیم داشته و عاملان اصلی مصیبت های وارده اند، دفاع صورت گیرد و به آنها برائت داده شود. نه خیر! من از سالها داد زده ام که عاملان اصلی جنایات انجام یافته را طی چند دوره از کودتای ثور تا امروز باید به محاکمه کشانید، ولو که اکنون بعضی شان در دیار عدم رفته باشند. این حق ملت مظلوم افغانستان است، ولی در این راستا باید متوجه بود که: «مست ها را از مست مستان» جدا کرد و هرکس را با نقش شان در مصیبت های وارده مورد مؤاخذه قرار داد، نه آنکه به دلایل حب و بغض های شخصی همه را بیک ریسمان پیچانید. در هر جرم درجه شدت آن فرق دارد؛ این یک اصل حقوقی است. تشخیص نقش ها در آوردن مصیبت باید با آفاقیت صورت گیرد، زیرا بزعم شعری که در عنوان این مقاله جا داده ام:

د پانو شمیره: له ۳ تر ۶

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)  
یادونه: دلیکنی دلیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاره ده، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولی

«گر حکم شود که مست گیرند+++ در شهر هر آنچه هست گیرند»، آنوقت کمتر کسی باقی خواهد ماند که به نحوی از مسئولیت های مستقیم و غیرمستقیم بدور ماند. ما اساساً اول دنبال به اصطلاح "مست" مستان" برویم و باز پرس باید نخست از کسانی صورت گیرد که عراده کشان اصلی مصیبت های وارده در کشور بوده و عمری را از زمان سلطنت و بعد از آن علناً در خدمت ایدئولوژی های بیگانه سپری کرده و صدها و هزار ها جوان را بدانسو سوق داده اند و نیز در جهت بقدرت رسانیدن رژیم های ویرانگر اعم از راست و چپ نقش کلیدی و پیشگام داشته و موجب قتل و قتل ها شده اند.

از آنجائیکه سالها را در پوهنتون کابل که مرکز فعالیت های سیاسی آنوقت بود، گذرانده و از سوابق همچو اشخاص اطلاع دارم، من هیچگاه در دوره سلطنت و جمهوری نامی از اعظم سیستمی به حیث یک چهره ای فعال حزبی و نیز از اینکه او در ردیف کسانی که شب و روز در پی شکار جوانان بوده باشد، نشنیده ام. تنها در سالهای مهاجرت دانستم که موصوف در زمان ببرک کارمل در جوار وظیفه اصلی به حیث محقق در اکادمی علوم، به عضویت "شورای انقلابی" آن حزب نیز درآمده بودند که تاریخ دقیق آنرا نمیدانم. اگر این منسوبیت بعد از سالهای ۱۹۸۳ و ۱۹۸۴ صورت گرفته باشد، برایم واضح میگردد که وی پس از تغییرات در روش رژیم که در آغاز این مقاله با اختصار ذکر شد، مبنی بر جذب عناصر غیرحزبی به شورای انقلابی و نیز به شورای وزیران و غیره صورت گرفته خواهد بود. مسلم است که همچو اشخاص به حیث سیاهی لشکر و محض جهت نمایش در آنجا ها مقرر شده و در اتخاذ تصمیم اصلی نقشی جز "بلی گویان" نداشته اند. بهرحال این برداشت شخصی ام از موضوع است، اینکه دیگران چه میگویند و چه می پندارند، به من ربطی ندارد.

تاجائیکه از آرشیف نویسندگان این پورتال وزین برمی آید، جناب سیستمی از اواخر ۲۰۰۴ به همکاری قلمی با این پورتال آغاز کرده و تا اکنون ۵۵۰ مقاله و اثر ایشان در آن به نشر رسیده است و در این مدت بیش از ۱۱ سال به حیث همکار نزدیک و پر تفاهم با سائر گردانندگان پورتال همکاری کرده اند. طی این مدت هیچ یک از همین کسانی که اکنون به اصطلاح "فلیته و چراغ" بدست گرفته و دنبال حقایق گذشته سیستمی در تجسس میباشند، سخنی از نوع سخنان امروز خود نگفته اند. معلوم میشود که یا آنها در زمینه قبلاً آگاهی نداشتند و تازه به این موضوع دست یافته اند که این امکان از احتمال بعید به نظر میرسد و یا اینکه میدانستند و خاموشی اختیار کرده بودند و اکنون که تصادم روابط بین شان بار آمده است، پکه در دست گرفته و آتش خاموش شده را بوسیله اشخاص گمنام به نحوی باد می زنند که اینکار رسم مردانگی نیست و نیز به کسانی اتهام بسته میکنند که بگفته خود شان: «همیشه واقعیت ها را بدون مصلحت ها وووو...» نوشته کرده است.

من جناب سدید صاحب را و رای نوشته های پربار و عمیق شان می شناسم و دور از افکار سیاسی شان به حیث یک نویسنده توانا احترام فوق العاده دارم و گمان میکنم که همه متن مندرج مقاله "کاش اعتبار را که ...." تراویده ای قلم رسای ایشان نخواهد بود و به یقین که یکنوع "ماست مالی" در آن نوشته صورت گرفته است که مرا ناگزیر می سازد حرفم را متوجه جناب شان سازم. با آنکه میدانم دستکاری های مغرضانه موجب سقوط ارزش این مقاله شده است، چنانچه در یک قسمت آن آمده است: «شورای انقلابی بروفق یکی از اولین مواد قانون اساسی مصوبه سال ۱۹۵۹ بالاترین مقام دولتی در دوران حاکمیت منفور و خون آشام ح د ج بود»، این اشتباه در تاریخ فوق کوتاه نظری و عدم معلومات دستکار مقاله را نشان میدهد که جناب سدید صاحب در همچو موارد بسیار دقیق استند. جای شک نیست که

د پانو شمیره: له ۴ تر ۶

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de) یادونه: دلیکني د لیکنيزي بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکي په خیر و لولی

«شورای انقلابی» یک مرجع پر قدرت آن حزب و رژیم بوده است، و اما طوریکه همه میدانند، اقتدار اصلی بدست یک تعداد محدودی از سران حزبی و نیز بدست مشاوران فراوان روسی شان بوده است و نقش "سیاهی لشکر" را آنها محض برای فریب در آن گنجانیده بودند، به عبارت دیگر با شمولیت یک تعداد در همچو مقامها هرگز قدرتمندان حزبی نمیخواستند تا اختیار اتخاذ تصمیم را به شخصیت گماشته شده بسپارند. اگر من و یا شما و یا هرکس دیگر در کابل می بودیم و بدون تفاهم قبلی ما را به یک مقامی می گماشتند، چه میکردیم؟

همه میدانند که پس از رویکار آوردن ببرک کارمل یک تعداد شخصیت های سرشناس را رژیم به مقام های نام نهاد مقرر کرد، از جمله آقای فرهنگ، داکتر صاحب حامد، داکتر صاحب حقوقی، داکتر صاحب روان فرهادی، داکتر صاحب قیوم کوچی و بعضی دیگر. اکثر این اشخاص پس از مدت کوتاه یا به بهانه مریضی و یا با استفاده از سفر های رسمی کشور را ترک کردند و مهاجر شدند و بعضی از جمله داکتر صاحب فرهادی و داکتر صاحب کوچی مدت نسبتاً طولانی در خدمت رژیم باقی ماندند. باید اذعان دارم که سرگذشت من نیز با همین شیوه گره خورده بود، به این شرح که: وقتی در اواخر جدی ۱۳۵۸ از زندان رها شدم، پس از یکی دو هفته برایم اطلاع دادند که به حیث مشاور در وزارت مالیه مقرر شده ام، اما نسبت مریضی چند هفته در خانه ماندم و مریضی را بهانه ساخته و در صدد گرفتن پاسپورت برآمدم و پس از تصدیق داکتران و طی مراحل پرجنجال، موفق به گرفتن پاسپورت و ویزه کشور اطریش گردیدم. در اواسط ماه حمل ۱۳۵۹ مرا به وزارت مالیه جهت اشغال وظیفه رسماً احضار کردند، وقتی نزد وزیر مالیه عبدالوکیل رفتم که یکی از شاگردان اسبق پوهنحی اقتصاد بود، معذرت مریضی خود را برایش شرح داده و پاسپورت و ویزه خود را برایش نشان دادم و گفتم که بعد از عملیات گوش در اطریش به وظیفه بر میگردم. او اصرار داشت که مرا به شوروی بفرستد و اما عذر آوردم که اینجانب قبلاً در اطریش سابق تداوی و عملیات جراحی دارم. بعد گفتم که بهتر است برای چند ماه به یکی از نمایندگی های بانک ملی بروی و در ضمن به تداوی خود بپردازم و گوشه تیلیفون را برداشتم و به آقای داکتر التزام که رئیس بانک ملی بود، هدایت داد تا مرا بیکی از نمایندگی های بانک ملی بفرستد. وقتی نزد آقای داکتر صاحب التزام دوست عزیز خود رفتم، توصیه کردند که نمایندگی لندن بهتر است. خلاصه سه چهار روز بعد عازم لندن شدم و امر قبلی از دوستان نزدیکم بود و برایش گفتم: من یک ساله مهمان و صد ساله دعا گوی هستم. شما در کار تان ادامه دهید. من چند روزی تا دو سه نفر از اعضای خانواده ام کشور را ترک کنند، نزد شما مهمان هستم و بعد شما را به خدای بزرگ می سپارم. لذا از قبول رسمی امریت آن نمایندگی اجتناب کردم و پس از گذشتادن دو ماه در اواسط جوزای ۱۳۵۹ با فامیل خود به جرمنی پناهنده شدم و از آنجا به امریکا آمدم. این مثالها را از خود و محترمان دیگر برای آن آوردم تا از دل کسانی بیایم که نمی توانستند وطن را ترک کنند و اما مجبور بودند در آن آتش بسوزند و بسازند.

امروز در وطن سعی بر آنست تا با ویرانگران واقعی و عاملان قتل و قتل ها کنار بیایند و عده ای که واقعاً دست های شان تا مرافق به خون ملت آلوده است، به آنها چوکی و مقام و حتی القاب بلند و بالا داده و هنوز هم این روش ادامه دارد. ولی ما در اینجا دنبال کسانی را میگیریم که نقش شان بطور نسبی و به مقایسه دیگران در این همه مصیبت های وارد نزدیک به هیچ میرسد و از روی اختلاف شخصی آنها را هم پایه جانیان واقعی حساب می کنیم.

بس است! دست ویرانگر زمانه بسیار شخصیت های پاک را از ما ربوده و در زیر خاک کرده است و اما آنچه کم و بیش بطور نیم سوخته از این آتش ویرانگر باقی مانده است، ما نباید بر پیکر آنها به دست

های خود آتش زنیم و با اختلاف نظرهای شخصی و یا ایدیولوژیک مرتکب ترور شخصیت های غنیمت کشور شویم.

در پایان به ارتباط عنوان مقاله "کاخ اعتبار را که به یک عمر آباد میشود، با یک سخن ویران مکنید!"، میخواهم طنزی را که چند روز قبل در یک محفل از زبان کسی شنیدم، محض به قسم یک شوخی با کمال ادب و احترام بیان دارم که متن آن چنین است: ملایی در یک قریه از فواید نگهداشت وضو برای چندین وقت نماز خطاب به مقتدیان خود وعظ میکرد و می گفت: اگر شما تنها نماز صبح را با وضوی تازه بخوانید، مثل آنست که یک خانه از خشت خام برایتان ساخته آید، و اما اگر با همان وضو نماز ظهر را بخوانید، مثل آنست که برای خود یک خانه از خشت پخته بنا کرده آید، اگر نماز عصر و شام را با همان وضو ادا کنید، مثل آنست که خانه شما دو و سه منزله شده باشد و اما اگر نماز خفتن را با آن وضوی صبح بخوانید، درآنصورت خانه شما به یک خانه کانکریتی سه منزله مبدل خواهد شد. دراین اثنا پیر مردی که سخت به گفتار ملا گوش داده بود، آهسته سرش را به شخص همجوار خود نزدیک و گفت: عجب عمارت کانکریتی که فقط با یک باد کوچک ویران میشود!! ( با عرض معذرت)

این بود مختصر عرایض که بحضور شما عزیزان تقدیم داشتم و نمیخواهم بیشتر از این در همچو مسائل وقت خود و خوانندگان گرامی را ضایع سازم. به فرموده حضرت حافظ:  
حافظ وظیفه تو دعا گفتن است و بس  
درقید آن مباش که نشنید یا شنید!

---

د پانو شمیره: له ٦ تر ٦

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)  
یادونه: دلیکنی د لیکنیزی بنی پازوالی د لیکوال په غاره ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لولئ